

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

مددکاری که هست، اینها وظیفه‌ی خودشان می‌دانند که کمک کنند. اولاً این وظیفه‌ی رسمی یا دولتی نیست، وسط راه مددکاری ممکن است ترک کنند، بگویند دیگر نمی‌توانند رها کنند، بروند. مأمور که نیستند، مستخدم که نیستند که مجبور باشند کاری بکنند. خیلی‌ها به من شکایت هم کردند از شهرستان و اینها که شما که به مددکاری هم ارجاع کردی، آنها هم برای من کاری نکردند. چه بکنم؟ آنها نه، یکی دیگر. خودت برو کاری بکن. یک مثلی است که می‌گویند: همیشه لیوانی که آب دارد، شما به نصفه‌ی خالی آن نگاه نکنید و بگویید این چرا خالی است؟ به نصفه‌ی پر آن نگاه کنید که ته آن آب دارد. اگر هم می‌خواهید بگویید، بگویید: خوب بود که این آب را اضافه می‌دادند، همه‌ی لیوان را آب می‌کردند. نه اینکه بگویید چرا این خالی است؟ یکی از عباراتی که خیلی متداول شده، این است که مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ کسی که از مخلوقش، از بنده‌ای شکرگزاری نکند، از خدا هم نمی‌تواند شکر کند. برای اینکه به خدا هم ممکن است بگوید: آقا! چرا این را اینطوری آفریدی؟ البته وظیفه‌ی آن کسی که مددکاری می‌کند، کمک می‌کند، به اندازه‌ای که خودش می‌تواند، می‌کند. یک کار خیراتی است، تَبَرُّعِی است. اینطور فکر کنید که خواست می‌کند، نخواست نمی‌کند. البته اینطور نیست همه رعایت می‌کنند. مع‌ذلک من بارها به این آقایان تذکر دادم که شما به اسم مددکاری می‌گویید و بعد اگر کاری نشود، برای همه‌ی شما بد می‌شود ولی این رسم را ما نباید بگذاریم که از کسی که تمام میل ما را بر نیاورده، شکایت کنیم بلکه از آن کسی تشکر کنیم که به اندازه‌ی یک خردلی به ما کمک کرده. خردل خیلی چیز ریز و کوچکی است، مثال می‌زنند من هم از روی عادت گفتم. اما توجه داشته باشید اگر هم تکرار به من می‌کنید، نگویید که کاری برای ما نکرد. برای شما نباید کاری بکند، چه کسی به او گفته کار بکند؟ خدا گفته که خیلی کارهای دیگر هم گفته و این نشد. خدا گفته کمک کنید، واجب نکرده. این تشکر را هیچوقت یادتان نرود، تشکر از کسی که به اندازه‌ی یک قدم به نفع شما برداشته است. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه،

۱۳۹۳/۱۰/۲۶، جلسه خواهران ایمانی)

درویشی ضمانت نمی‌کند. کسی شکایت کرده که ما به خاطر شما که این پدر و مادرش نمی‌دانم به شما نزدیک و مقرب است، به حرف‌های این گوش دادیم، حالا فهمیدیم غلط است. بیخود به حرف گوش دادید. همراهی با پیغمبر هم خودش موجب تبرئه نمی‌شود، خیلی از صحابه‌ی

بزرگ پیغمبر بعد از فوت آن حضرت منحرف شدند. خیلی ها حرف های نادرست زدند که شنیدید، یکی، دو تا را گفتم. خداوند بشرها را مستقل خلق کرده، هر کدام را مسئول عمل و مسئول افکار خودش قرار داده. البته برای اینکه این تبدیل به دشمنی و مبارزه نشود، به همه یک اصل کلی فرموده است که اصل بر خوبی است، اصل بر خیر است یعنی اگر از حرف یک انسانی بدی استنباط کردید، بله ولی اگر نه، همینطوری آشنا شدید، یک آدم بدی نیست، البته اعتماد نکنید ولی باید بگویید این هم یک بشری است، من نمی دانم. اصل را بر بدی و عناد قرار ندهید، اصل، بر دوستی و صحت کار مؤمن است. این جزئیات دستوراتی که به خصوص راجع به طرز افکار ما داده شده، اگر رعایت بشود، زندگی ها و جوامع ما خیلی آرام و خوب می گردد. امیدوارم که خداوند ما را به تمام فرمایشاتش توفیق بدهد که تمام دستوراتش را دقیقاً رفتار کنیم، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، ۱۳۹۳/۱۰/۲۶، جلسه خواهران ایمانی)

یک اصطلاحی در بین علمای مذهبی و اینها هست و به اصطلاح مثل یک قاعده و یک قانون فلسفی حساب می شود. می گویند: لَا يَصْدُرُ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا الْخَيْرُ، از خیر جز خیر صادر نمی شود. البته قاعدتاً باید گفت حالا که «از خیر جز خیر صادر نمی شود»، «از شر هم جز شر صادر نمی شود». این خیر، این اصطلاح شاید در داخل اجتماع بشری تا حدی صحیح باشد ولی در طبیعت چندان صحیح نیست، مثلاً مار گزنده است که حتی اگر مثلاً در وسط نماز، دیدید یک ماری دارد می رود، می توانید همینطوری در حال نماز بروید او را بکشید که نمازتان باطل نشود یا اینکه نمازتان را قطع کنید، بروید او را بکشید. قاعدتاً از این مار برای ما جز شر صادر نمی شود ولی نه! از مار هم خیری صادر می شود. زهر مار را که می گیرند البته نه این زهرماری که ما می گوییم زهرمار، نه! واقعاً زهری که از مار می گیرند در بعضی داروهای اعصاب به کار می رود و مثلاً یک ارزش یکی را شفا می دهد. دیگر خیری از این بالاتر که نمی شود. این را در یک مقام الهی اگر فکر کنیم، درست است یعنی در مقام الهی خداوند مار را که آفریده به ما نشان داده، گفته این را بکش. ما را هم به او نشان داده گفته این را بگزید، برای چی؟ با ما که دشمنی نداشته، خودش ما را خلق کرده. برای این است که به ما چیزهای بعدی اش را بفهماند که همه چیز به دست خداوند است. وقتی از بالا نگاه کنیم، مار هم خیر است، اصلاً شری وجود ندارد کما اینکه از نظر ما ابلیس، شیطان، دشمن ما است. خداوند روز اول از چیزهایی که به پدر و مادر همه ی ما، آدم و حوا یاد داد این است که ابلیس را، شیطان را نشان داد. «نشان داد» از لحاظ اینکه (در قرآن هم می گوید) گفت: بدانید که این دشمن شما است. دشمن ما است ولی دشمن خدا که نیست بنابراین، این را هم خداوند خلق کرده، ما البته با او دشمنی می کنیم ولی همینطوری که با مار دشمنی می کنیم، با او هم دشمنی می کنیم اما همینطور که کسانی هستند که مار را می گیرند، به اصطلاح مارگیر هستند، یک کسانی هم هستند که به قول خود حضرت پیغمبر می فرماید: شَيْطَانِي أَسْلَمَ بِيَدِي، شیطان من تسلیم من شد.

ما می‌توانیم فکر کنیم که آنچه می‌شود، آنچه می‌کنیم و بر ما وارد می‌شود، امر خداست و چون امر خداست، امر خدا بر این قرار گرفته که اینطور باشد. باید در آن امر، در آن مسأله رضایت داشته باشیم. به انسان البته یک نیمه استقلالی داده که در مقابل فرمان الهی راضی باشند یا ناراضی. ناراضی باشند جایشان معلوم است کجاست. ان شاء الله همه‌ی ما راضی باشیم که جای ما هم معلوم باشد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، ۱۳۹۳/۱۰/۲۷، جلسه خواهران ایمانی)

خیلی متشکر از همه‌ی آقایان فقرا. امروز، هم فقرا که یکی از اقطاب را از دست دادند، یادبود می‌گیرند و هم، ما یعنی خانواده‌ی آن بزرگوار که امروز در واقع روز رحلت رأس خانواده (حضرت آقای سلطان‌علیشاه) است. اینجا بیشتر آن جنبه‌ی خانوادگی‌اش می‌چربد، درویشی ماهر است. امیدوارم این ماهر در روز قیامت هم بر همه‌مان باشد. این ماهر درویشی هست منتها مسأله‌ی خانوادگی اضافه می‌شود، در اینجا آن مسأله هم اضافه می‌شود.

خاطره‌ی ایشان و الحمدلله همه‌ی بعدی‌ها در ذهن همه‌ی ما گنابادی‌ها هست و محو نمی‌شود، حتی بعد از صد و چند سال که از شهادت ایشان گذشته، هنوز برای ما تازه است. اینجا تعجب است از خیلی‌ها در تاریخ و چرا تعجب است؟ مثلاً در آن زلزله‌ی گناباد بود، کجا بود که عده‌ی زیادی هم، صدمه دیدند و هم، خسارات دیدند، از همه‌جا کمک‌هایی می‌شد. از خود اینجا هم به نام درمانگاه صالح با کامیون‌هایی کمک شده بود. بین راه می‌گرفتند این اعلانی که بود را می‌کنند می‌انداختند دور، یک اعلانی می‌گذاشتند که مثلاً مال کجاست. آخر خدا را می‌خواهند گول بزنند که خدا آن تابلو را بخواند، بعد بگوید غلط است، این تابلو را بخواند؟! و شاید ملت ایران هم از وقتی این ظاهرسازی‌ها و این ارادت‌های منافقانه شده، اینقدر عقب افتادیم.

ولی در خود ایران، مملکت خودمان حضرت سلطان‌علیشاه از خانواده‌ی محترمی بود. آخر تفاوت ما با محیط، با نظام‌های دیگری مثل نظام‌های سرمایه‌داری که در دنیا هست، این است که (به ما هم البته سرایت کرده) غالباً از این نظر شناخته شده است که پول دارند. هر که ثروتمند بود، راکفلر و کی و کی، همه اسم‌هایشان را شنیدیم و می‌دانیم ولی این مخترعین، اینهایی که کتاب‌های جالب نوشته‌اند، ما هیچ اطلاعی نداریم، فراموش می‌شود ولی در ایران اینطور نبوده، تقریباً هنوز هم نیست. شخصیت از خود فرد و از خانواده و تربیتش ناشی می‌شود، به این حساب می‌گیریم. آقای سلطان‌علیشاه از شخصیت بزرگی برخوردار بودند، هم خودشان شناخته شده بودند و هم خانواده‌شان شناخته شده بود. این یادنامه‌ی صالح آن مقاله‌ای که من نوشتم از لحاظ به اصطلاح انتقال تربیت‌ها، همان تربیتی که مرحوم پدرزنشان، جدشان به ایشان داده، بعدی‌ها هم همانطور داده‌اند. داستانش را بخوانید. ایشان یک شخصیتی بود از یک دهی که هیچکس تا آن تاریخ نمی‌شناخت، گواینکه خیلی قدیمی است. تمام این اسامی که آنجا هست، همه نشان‌دهنده‌ی این

است که قدیمی است. اصلاً بیدخت نمی فهمیدند یعنی چه؟ که حتی دولت ایران که نمی فهمید، قبلاً می گفت «بی دخت». مدتها در مکاتبات «بی دخت» می نوشتند که همه ی بیدختی ها گفتند «بیدخت» است نه «بی دخت». بعد من از مرد فاضلی که همکلاس خودم هم بود، در دبیرستان علمیه همکلاس بودیم پرسیدم، گفت: «بی» علامت بزرگی و زیبایی و بیشتر در مورد قشنگی و زیبایی است. «بیدخت» یعنی گوهر زیبا، نمی گوئیم مثل فرشته. مثل حوری، بیدخت. «بیلند» که باز در همان گناباد است یعنی جوان خوب، جوان زیبا. «بیمَرغ» که باز در همانجاست یعنی چمنزار زیبا، منتها اینها توجه نداشتند، بی دخت می گفتند. اینقدر بی توجه بودند و هستند و ان شاء الله نخواهند بود یعنی به این بی توجهی نخواهند بود.

در آن ده یک نفری که تا شانزده، هفده سالگی سواد نداشت، یک مدتی چوپان بود، البته گوسفندانی که خودشان داشتند، آنها را می برد به چرا و می آورد ولی از همانوقت این آثارش معلوم است. در *تابغی علم و عرفان* نوشته اند، ایشان بچه بودند. می گفتند من که گوسفندان را می چرانم، دیگر خودم چرا بیکار باشم؟ گفتند بهتر است که من علف ها را بکنم، این هم یک کاری است. نگه می دارم. بعد در همان ضمن گفتند زبانم که بیکار است، یک فکری بکنم. اینهایی که امروز عظمتشان از این است که به زبان نام خدا را بیاورند ولی ایشان در کودکی، بچگی، نام خدا را به زبان می آوردند که به همین طریق از وقت استفاده می کردند. یک چنین شخصی بعد یک شخص بزرگی شد، کتاب هایی نوشت، رهایش نکردند. هر کتابی هم که نوشت، گفتند این کتاب را از فلان کس گرفته. خود فلان کس هیچی نگفته، خود فلان کس شناخته نشده، آنوقت این کتاب از فلان کس است! به هر جهت ما، هم شخصاً، هم فامیلاً، هم از لحاظ مکتب، پیرو آن بزرگواریم، دعایش می کنیم و ان شاء الله ما را هم خدا در همان راه نگه دارد. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یکشنبه، سالگرد شهادت حضرت آقای سلطان علی شاه، ۱۳۹۳/۱۰/۲۸، جلسه برادران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجدوب علی شاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پند صلح / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تفری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده های بیانیات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده های بیانیات / مکاتیب عرفانی (مجموعه ی پاسخ به نامه ها) / مجموعه دستور العمل ها و بیانیه ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه ی مصاحبه ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.